اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در کتاب مرحوم استاد، بحث اضطرار را قبل از خروج از محل ابتلاء ذکر کردند. ما کمی ترتیبش را به هم زدیم.

اما خب مطالبی که در آنجا گفته شد به درد همین ما نحن فیه هم می‌خورد. و سعی می‌کنیم یک مقدار طولانی راجع به این مسائل که ریشه‌هایش معلوم شده صحبت نشود.

عرض کنم حضورتان که روی طبیعت درس، ابتدائا کلمات خود استاد چون محل مراجعه آقایان هست، انشاء الله خوانده می‌شود. بعد هم توضیحاتی که خود ما به ذهنمان می‌آید. انشاء الله تعالی.

عرض کنم که ایشان در تنبیه هشتم، بحث اضطرار را مطرح فرمودند. و یک مقدمه‌ای به قول خودشان در اول فرمودند که نقول ان الکلام فی انحلال العلم الاجمالی و عدمه للاضطرار انما هو فیما اذا کان الاضطرار رافعا لجمیع الاثار للحکم المعلوم بالاجمال، اگر بخواهد جمیع آثار. اما اگر بعضی آثار را آن تأثیر نمی‌کند.

مثلا اذا عملنا بنجاسة احد الخلین، می دانیم که یکی از این دو سرکه نجس است. مع الاضطرار الی شرب احدهما؛ خب اینجا اثر هر دو یکی است. فرق نمی‌کند این سرکه و آن سرکه.

فیمکن العلم فهو بانحلال العلم الاجمالی فی هذا الفرض باعتبار ان التکلیف فی الطرف المضطر الیه، یک طرفش که اضطرارا می‌خورد، یک طرفش هم مجهول می‌شود، برائت جاری می‌شود.

و اما اذا لم یکن الاضطرار رافعا لجمیع الاثار المعلوم؛ همه آثار را بر نمی‌دارد. بعضی از آثار را بر می‌دارد، آنجا هم موجب انحلال نمی‌شود.

مثلا بان تکون له آثار یرتفع بعضها بالاضطرار دون بعض آخر، مثلا اگر فرض کنید دو تا مایع هست، یکی آب است، یکی حلیب است شیر است، لکن اضطرار ما به خصوص ماء است. یعنی مضطر هستیم که آب بخوریم نه شیر. و می دانیم که احدهما نجس است.

فان الاثر المترتب علی هذا المعلوم بالاجمال تکلیف و هو حرمة الشرب، ووضع و هو عدم الصحة الوضوء بالماء، یعنی در شیر که علی ای حال وضوء درست نیست به خاطر اینکه آب مضاف است. البته شیر آب مضاف نیست آن روز عرض کردم.

عدم صحة الوضوء بالماء و المرتفع بالاضطرار هو التکلیف؛ آن حرمت شرب برداشته می‌شود. پس بنابراین می‌شود آب را که مضطر است بخورد. راجع به شیر هم اصالة البرائه جاری کند یا اصالة الطهاره.

دون الوضع، اما وضع آن برداشته نمی‌شود.

فان الاضطرار الی شرب النجس، مثلا بگوییم چون مضطر است که نجس را بخورد که آب است، پس وضوء هم می‌تواند بگیرد. نه این با آن معلوم بالاجمال ما نمی‌سازد. چون معلوم بالاجمال ما این است که یا شیر یا آب نجس است. این معلوم بالاجمال اینجا منحل نمی‌شود.

پس بنابراین اگر آب و شیری بود و اضطرار به آب پیدا کرد، خصوص آب، شرب می‌تواند بکند، شیر را هم می‌تواند شرب بکند. آب را شرب بکند به خاطر اضطرار، شیر را هم شرب بکند به خاطر اصالة الطهاره. اصل معارض نیست، جاری می‌شود. مشکلی نیست.

اما اگر حالا که اضطرار به آب پیدا کرد به خاطر شرب، می‌تواند با این آب وضو بگیرد؟ جواب نه. چون علم اجمالی به حال خودش محفوظ است. یا آب نجس است یا شیر. بله، با شیر نمی‌تواند وضو بگیرد چون به قول آقایان مضاف است یا اصلا از صدق آب خارج است، مایعی است که صدق آب نمی‌کند و آب هم به احتمال اینکه نجس باشد، بالاخره یکی از این دو تا نجس است.

لذا ایشان می‌فرمایند که: فان الاضطرار الی شرب النجس لا یوجب جواز التوضی به کما هو ظاهر.

هذا اذا کان الاضطرار الی احد الاطراف علی التعیین، انشاء الله عرض خواهیم کرد. خود ایشان هم چون نوشتند ما هم فقط اجمالا می‌خوانیم. چون اضطرار نسبت به علم اجمالی حالاتی دارد. اضطرار تارة به یک طرف معین است، تارة به احدهما یا معین است؛ بعد هم تارة اضطرار قبل از علم اجمالی است، بعد علم اجمالی و حالات دیگری که بعدا عرض می‌کنم.

و کذا الحال فیما اذا کان الاضطرار الی احدهما لاعلی التعیین، کما اذا علمنا اجمالا بنجاسة احد المائین مع الاضطرار الی شرب احدهما لا بعینه، فان المرتفع بالاضطرار انما هو حرمة الشرب لا عدم صحة الوضوء به، ففی مثل ذلک لا ینحل العلم الاجمالی بالاضطرار بلا اشکال، نسبت به حرمت وضوء علم اجمالی منحل نمی‌شود.

و لا خلاف لبقاء اثر المعلوم فی الطرف المضطر الیه. بعدش دیگر مطالب را چون خودشان فرمودند نکته‌ای ندارد. بعد تکرار کردند یک مقداری. اصولا در این بحث اضطرار کمی تفصیل بیشتری نوشتند. عباراتشان کمی زیاد است با اینکه غالبا در این کتاب به اختصار است.

بعد از این مقدمه که من تقریبا یک صفحه‌اش نخواندم، بعد ایشان می‌فرمایند کلام در ما نحن فیه در دو مقام.

المقام الاول اذا کان الاضطرار الی احدهما المعین کما فی مثال العلم الاجمالی بنجاسة الماء او الحلیب مع الاضطرار الی شرب الماء؛ یا حالا هر دو آب باشند، اناء دست راستی آب گرم است، اناء دست چپی آب سرد است؛ و اضطرار دارد که آب بخورد، خصوص آب گرم. اینجا را هم می‌شود فرض کرد. نمی خواهد حالا حتما یکی آب باشد یکی شیر باشد. ممکن است اضطرار با اینکه هر دو ماء هستند، هر دو آب هستند، اضطرار به خصوص دست راستی باشد ظرف دست راستی. مثلا گرم است و آن یکی سرد من باب مثال.

المقام الثانی فیما اذا کان الاضطرار الی احدهما لا علی التعیین؛ همان مثالی که هر دو آب هستند مضطر به یکی شده.

اما المقام الاول که اضطرار به احدهمای بعینه باشد. فهو یتصور بصور ثلاث؛ صورة الاولی ان یکون الاضطرار حادثا بعد التکلیف و بعد العلم به؛ مثلا این دو تا اناء این جا بود. بعد قطره خونی در اینها افتاد، این هم دید، بعد اضطرار به شرب احدهما پیدا کرد. هم تکلیف بوده چون خون دیده و هم علم هم داشته، پس تنجیز هم پیدا کرده، منجز شده.

صورت دوم ان یکون الاضطرار حادثا بعد التکلیف و قبل العلم به؛ تصادفا ما دیروز مفصلا این بحث را در خروج از محل ابتلاء گفتم و خیلی هم عجیب است، با اینکه مختصری اضطرار را خوانده بودیم در کتاب استاد این را نخواندیم. خیلی هم تعجب کردیم که آن مطلبی که دیروز خودمان خیال می‌کردیم ابداع کردیم در آوردیم در اینجا هم هست.

اضطرار بعد از تکلیف باشد و قبل العلم. قبل از اینکه علم باشد.

کما اذا کان احد المائین نجسا، در واقع مثلا فهمید که یکی از این دو اناء از دیروز نجس بوده، ولکنه لم یکن عالما به فاضطر الی شرب احدهما، مضطر شد به اینکه یکی از این دو آب را بخورد، بعد فهمید که یکی از این دو آب نجس است. این همان مثالی بود که من دیروز توضیحات مفصلی عرض کردم. این صورت دومی است که ایشان آورده است.

الصورة الثالثه، ان یکون الاضطرار حادثا قبل التکلیف و قبل العلم؛ مضطر شد یکی از این دو اناء را بخورد. بعد از اینکه مضطر شد قبل از اینکه بخورد یک قطره خون در یکی افتاد. هم تکلیف و هم علم بعد از اضطرار است.

این سه صورتی که به طور متعارف در اینجا می‌آید.

اما الصورة الاولی، که به اصطلاح علم اجمالی پیدا کرد، اضطرار پیدا کرد، تکلیف آمد علم هم آمد بعد اضطرار پیدا کرد. ان یکون الاضطرار.

فاختلفت کلماتهم فیها، فاختار شیخنا الانصاری عدم انحلال العلم الاجمالی، شبیه همین بحثی که دیروز خواندیم که خروج از محل ابتلاء بعد از علم می‌شود.

بدعوی ان التکلیف قد تنجز بالعلم الاجمالی قبل عروض الاضطرار و لا رافع له فی الطرف غیر المضطر الیه. دیروز توضیحاتش را هم عرض کردیم حالا این تقریبا یکی است. مبانی‌اش یکی است.

و ذهب صاحب الکفایه فی متن الکفایه الی الانحلال، گفته اگر این طور اضطراری پیدا بشود، این انحلال ایجاد می‌کند. و عدم التنجیز؛ ایشان در این بحث این طور گفته که چون بدعوی ان التنجیز التکلیف یدور مدار المنجز حدوثا و بقاءاً؛ ببینید چون منجز علم است، تنجیز دائرمدار علم است نه فقط حدوثا، بقاءاً هم دائر مدار علم است. مثلا اگر مضطر شد، یعنی اگر فهمید که یک انائی از این دو اناء به اصطلاح نجس شده، علم هم پیدا کرد، بعد مضطر شد، چون اگر مضطر شد، آن حکم واقعی برداشته می‌شود در اضطرار؛ چون ما من شیء الا و قد احله لمن اضطر الیه؛ مهم‌ترین دلیل در باب اضطرار حالا غیر از آیه مبارکه الا و من اکره و قلبه مطمئن بالایمان، غیر از فمن اضطر فی مخمصة، فرق بین اکراه و اضطرار را هم اخیرا به یک مناسبتی در بحث مکاسب عرض کردیم، جایش اینجا نیست الان. در بحث برائت هم به یک مناسبتی.

اضطرار عرض کردیم حالا ایشان چون توضیح ندادند، افتعال است از ضرر. خودش اضطرار، افتعال از باب ضرر است. و مراد از اضطرار به حسب قواعد لغت عرب در باب اوزان ثلاثی و ثلاثی مزید فیه، اضطرار به معنای قبول ضرر است. انسان یک ضرری را به خودش قبول بکند. این ضرر را قبول می‌کند به خاطر اینکه یک ضرر بزرگتری را دفع بکند.

لذا در باب اضطرار از همان اول انسان اراده دارد. کسی این اراده را بر او فرض نکرده، لکن منشأ حصول اراده دفع ضرر قوی‌تری است. فرقش هم با اکراه اجمالا در این جور است. ما این توضیحات را دادیم. اکراه داریم، الجاء به قول بعضی داریم، اکراه داریم، و اجبار داریم و اضطرار در بعضی از حالا اجبار هم اضافه شده.

اضطرار این است که خود انسان اقدام می‌کند، منشأ اراده خود شخص است، لکن مبادی اراده این طور نیست که همه‌اش مورد قبولش باشد. مبادی اراده یک مقداری خارج از به اصطلاح مطلوبیت اوست. یعنی یک ضرر دیگری است که می‌خواهد دفع بکند. مثل همان مثال‌هایی که کرارا عرض کردیم. خانه‌ای که قیمتش صد میلیون است، مجبور است الان چون بازار ندارد مثلا، به بیست میلیون بفروشد برای اینکه بچه‌اش را علاج بکند. راه دیگری غیر از این فعلا ندارد. برای علاج بچه مجبور است که این خانه را بفروشد. و مفصل بحث کردیم سابقا در بیع، حالا بعد هم خواهد آمد. فرق بین بیع مضطر و بیع مکره، بیع مکره یا طلاق مضطر و طلاق مکره این است؛ در بیع مضطر شخص واقعا اقدام به بیع می‌کند و واقعا بیع را می‌خواهد، واقعا می‌خواهد؛ چون واقعا می‌خواهد که این بیست میلیون به دست بیاید تا بچه را علاج کند و الا علاج نمی‌تواند بکند. در بیع مضطر واقعا اراده ایقاع بیع دارد و آثار بیع دارد. اما در بیع مکره نه، یک کسی یک هفت تیر بالای سرش گرفته می‌گوید خانه‌ات را بفروش به بیست میلیون. این اصلا در واقع اراده چنین چیزی نداشته. این فقط اگر داشته باشد به خاطر اینکه از شر هفت تیر خلاص بشود. اما در آنجا واقعا اراده داشته است.

و لذا فرق است بین بیع مکره و بیع مضطر؛ طلاق مکره و طلاق مضطر.

و در باب اضطرار همین طور که عرض کردیم در خود قرآن عنوان اضطرار در مثل همان میته آمده؛ فمن اضطر فیه غیر مخمصة کذا، آیه مبارکه. در میته آمده است. اما در مجموعه روایات اعم آمده است. در مجموعه روایات و سنن پیغمبر(ص) اعم از آن آمده است. که یکی همان حدیث رفع معروف است. رفع عن امتی ما اضطروا الیه. و عرض کردیم این رفع عن امتی ما اضطروا الیه، این در کلمات اهل سنت نیست. آن که در کلمات اهل سنت است، نسیان و خطا و اکراه است. اضطرار در کلمات اهل سنت نیست. مراد من از کلمات اهل سنت در روایات اهل سنت نه کلمات.

اما ما غیر از حالا حدیث رفع که مفصلا صحبت شد سندش و متنش و دلالتش و این جهاتش، غیر از حدیث رفع، روایات دیگری هم داریم. و مهمش همین روایتی است که فضلا، معروف است به صحیح فضلا، حریز از محمد بن مسلم و زراره و بریر و فضیل و یکی دیگر شاید ابو ۱۴:۳۶ چهار تا پنج تا نقل می‌کند. اگر حافظه من خراب نشده باشد معروف است به صحیح فضلا. و این حدیث در کتاب کافی

به این صورت است: التقیة فی کل شیء اضطر الیه ابن آدم فقد احله الله؛ تعبیر روایت این است. لکن در کتاب محاسن برقی چند دفعه دیگر هم عرض کردم به این صورت است: التقیة فی کل شیء اضطر الیه و کل شیء اضطر الیه ابن آدم فقد احله الله. و لذا در باب اضطرار تکلیف رفع واقعی می‌شود.

و توضیحات را کرارا عرض کردیم دیگر تکرار نمی خواهیم بکنیم. علمای ما هم مثل مرحوم نائینی و متأخرین در حدیث رفع، در آن متن شش تایی گفتند در پنج تایش رفعش واقعی است؛ فقط در خصوص ما لا یعلمون ظاهری است. چون آنجا تصویب و اینها لازم می آید، مشکل لازم می آید.

و ما توضیح دادیم که حدیث رفع ثابت نیست. و تفکیک در فقرات حدیث هم خلاف ظاهر است. یک دلیل قوی می خواهد، خلاف ظاهر است.

و اصولا عرض کردیم حدیث رفع اگر قبول بکنیم با شواهد و اینها ۱۵:۴۹ بیشتر به همان رفع مواخذه می خورد؛ نه نفی حکم واقعا. این یک عنوان دیگری است. لکن این حدیثی که الان خواندیم صحیح فضلا، این برای نفی حکم خوب است. کل شیء اضطر الیه ابن آدم فقد احله الله؛ احله الله یعنی نفی حکم. خدا حکمش را بر می دارد در باره اضطرار.

غرض تمسک به حدیث رفع نمی کنیم که اشکال بشود به ما که ما حدیث رفع را در برائت قبول نکردیم، در اضطرار چطور قبول می کنیم؟ نه به حدیث رفع علی کل تمسک نمی کنیم. مضافا به ضعف اسنادش، و مضافا به اینکه این متن شش تایی که نزد ما هست که توش اضطرار هست، آن متن مشهور نیست. و آن متنی هم که ما داریم، که سندش به حسب ظاهر صحیح است، سهو و خطا، نسیان و به اصطلاح چیست، جهل نه، خطا و نسیان و ما لم یطیقوا است که عرض کردم در کتاب محاسن برقی آمده است. ما لم یطیقوا. این ما لم یطیقوا آمده که در کتب اهل سنت این متن هم نیست. متن ثلاثی ما لم یطیقوا نیست. احتمال دادیم این ما لم یطیقوا ما اکرهوا باشد؛ نسخه خراب ضبط شده. چون مشهور متن اهل سنت بلکه لم اجد غیر این متن، خطا و نسیان و اکرهوا، ما اکرهوا علیه، این سه تاست در متن حدیث.

در متون روایات ما آن که سندش صحیح است همین سه تا است، لکن ما لم یطیقوا آمده. و احتمال می دهیم شاید نسخه تصحیح شده باشد. به هر حال مرجعش همین کتاب برقی است که خالی از مشکلات نیست.

پس بنابراین در حال اضطرار تکلیف برداشته می‌شود. مثل حدیث رفع نیست که رفع ظاهری باشد. رفع واقعی است ودلیل ما هم مضافا به آیات مبارکه، همین روایتی است که کلیت دارد. آیات کلیت ندارد. من این توضیح را چند بار عرض کردم؛ طبیعت نظام قانونگذاری

اسلامی این جوری است. البته این طبیعت را بنده عرض می‌کنم نه اینکه آقایان دیگر فرموده باشند. مخصوصا در شیعه روی جهاتی این تعبیر قبول نیفتاده خیلی؛ یعنی روی این کار نشده. و آن اینکه عده‌ای از احکام یک موارد خاصش در قرآن آمده، در سنت پیغمبر(ص) تعمیم داده‌شده است. مثل رضاع که فقط خواهر و مادر رضاعی ذکر شده. لکن در روایات دارد یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب؛ یا یُحرم من الرضاع ما یُحرم من النسب؛ آن‌که در روایات است عام است. مثل ضرر؛ ضرر عرض کردیم در آیه مبارکه لا تضار والدة بولدها، دینا غیر مضار. ضرر در قرآن موارد محدودی است. اما در سنت لا ضرر و لا ضرار. کلی، در کل ابواب.

این یک راهی است خیلی راه لطیفی است که ما اگر بتوانیم با عامه هم با آن صحبت بکنیم هم به درد محاجه ما با عامه می‌خورد هم به درد تدوین قانونی در دنیا می‌خورد. یعنی بحث خیلی لطیفی است. البته این اعتبار شرعی است. ممکن است در قوانین دنیا همان سنت رسول الله(ص) ذکر بشود. و لذا ممکن است دیروز هم عرض کردم پریروز در بحث‌های مکاسب،که ممکن است یک چیزی به حسب ظاهر سنت باشد لکن با آن تعامل فریضه بشود. چرا؟ چون پیغمبر(ص) آمده آن ضرری که در قرآن دو مورد سه مورد ۱۹:۳٤ رضاع بوده، چه بوده، اینها را برداشته پیغمبر(ص) به نحو قاعده عام آورده است. آن وقت اگر پیغمبر(ص) به نحو قاعده عام آورده باشند قاعدتا می‌خورد که حکم فریضه پیدا می‌کنند. یعنی می‌شود مثل قانون اساسی. ما توضیح را عرض کردیم ممکن است ما این تفسیر را از مبادی تشریع اسلامی ارائه بدهیم.

یک، قوانین قانون اساسی باشد که اسمش فرائض است. دو، قوانین قانون مدنی یا موارد خاص باشد که اسمش سنت است. سه، آیین نامه‌هایی است که ممکن است در یک استان جاری بشود که اصطلاحا به آنها احکام ولایی می‌گوییم. یعنی همچنان‌که امروزه ما سه بخش قانونگذاری داریم، می‌توانیم همین را هم روی روایات شیعه تصور بکنیم.

این آن وقت مرزبندی احکام خیلی روشن‌تر می‌شود، خیلی واضح‌تر می‌شود. یکی جزو قوانین قانون اساسی است، یکی جزو قوانین مدنی است، و یکی هم جزو آیین نامه‌های اجرایی است. آیین نامه‌های اجرایی را ما اسمش را گذاشتیم احکام ولایی. که فقیهی در یک زمان طبق شرایط آن زمان آن را اجرا می‌کند.

آن وقت همان کاری است که الان دنیای امروز دارد می‌کند. حالا این تفسیر را می‌شود گفت. البته عرض کردم من خوب دقت بفرمایید این ذهنیت الان نیست. یکی از آقایان امروز می‌گفت این تعبیر در این درس است چون جای دیگر ندیدیم. این ذهنیت کلا نیست، من قبول دارم. لکن اگر تأمل بشود در لسان ادله، شاید مجموعا این ذهنیت به ذهن بیاید.

حالا به هر حال پس بنابراین در باب اضطرار تکلیف واقعا برداشته می‌شود. و دلیل ما هم حدیث رفع نیست که مرحوم نائینی می‌فرماید در آنجا هم رفع واقعی است. پنج تایش رفع واقعی است، یکی رفع ظاهری. خب آن مشکل اختلاف سیاق دارد انصافا اختلاف سیاق الان، سیاق خودش یک ظهور قوی نیست، اما ظهور اجمالی هست. بالاخره یک ظهور بدوی هست.

و مضافا که حدیث رفع به نظر ما سندش مشکل پیدا کرد. اضطرار هم در قرآن موارد خاص است. پس این در حقیقت ما اضطرار را به طور کلی که بر می داریم به برکت سنت است. و این روایت صحیح فضلا که مرحوم حریز بن عبدالله سجستانی از پنج تا از اجلای یا چهار تا یا پنج تا از اجلای اصحاب امام صادق(ع) شنیده است. کل شیء اضطر الیه ابن آدم فقد احله الله.

روشن شد کیفیت تفکر؟ خوب این مرزبندی‌ها روشن بشود خیلی خوب است.

خب پس جناب اضطرار تکلیف را بر می دارد. واقعا هم بر می دارد نه اینکه ظاهرا بردارد. احله الله دیگر بحث ظاهری هم نیست.

آن وقت بنابراین ایشان این جور گفته؛ تنجیز تکلیف یدور مدار منجز حدوثا و بقاءاً؛ منجز العلم الاجمالی بالتکلیف و بعد الاضطرار الی احد الطرفین لا یبقی علم بالتکلیف؛ چرا؟ چون این طرفی که من به آن اضطرار پیدا کردم، معین است. این واقعا حلال است.

لا یبقی علم بالتکلیف فی الطرف الاخر بالوجدان کما هو الحال، فی العلم التفصیلی بعد زواله بالشک الساری؛ شما یقین داشتید که مثلا زید اکرامش واجب است، هر روز باید اکرامش بکنید. ده روز هم گذشت اکرامش کردید. بعد این یقینتان محل شک قرار گرفت. اصطلاحا شک ساری آن جایی است که شک به خود یقین بخورد. اگر شک به دوام بقاء یقین بخورد، متیقن یا یقین، آن را می‌گویند استصحاب. اگر شک بخورد به خود یقین می گویند قاعده شک ساری. مثل اینکه من یقین داشتم وضو دارم، با وضوی خودم نماز خواندم یا بلند شدم الان نماز خواندم. حالا الان در خود وضوی خودم شک می‌کنم. آیا می‌شود با این بگویم من یک ساعت قبل یقین داشتم، حالا هم شک دارم، پس من به همان یقین عمل بکنم و نماز بخوانم؟ بله، اگر شک در بقائش باشد درست، اما شک در اصل یقین. می‌گوید من یک ساعت قبل خودم با وضو بودم، از خواب بیدار شدم یادم نمی آید وضو گرفته باشم. مثلا رفتم فلان جا ناشتایی خوردم فلان شده، یادم نمی آید در این اثناء؛ حالا طی یک ساعت خودش را متیقنا متوضی می‌دانست، متطهر می‌دانست. بعد از یک ساعت شک کرد در اصل خود آن یقین.

و انشاء الله در استصحاب می آید، واضح هم هست. عقلایی اش هم همین طور است. عرض خواهیم کرد که شک ساری تأثیر ندارد، آن یقینش به درد نمی خورد. یعنی اگر شک ساری شد، ما تعبدی برای ترتیب آثار آن یقین نداریم.

و انشاء الله عرض خواهیم کرد بعضی خیال کردند همان روایت مثلا اموان هست، من کان علی یقین فاصابه الشک فلیمض علی یقینه قالوا قلت هذا اصل قال نعم؛ این گفته شده بعضی که این شک ساری را هم می‌گیرد. من کان علی یقین فاصابه الشک. انشاء الله در استصحاب متعرض می‌شویم.

لکن انصافا نه دلیل تعبدی بر شک ساری داریم و نه دلیل عقلایی هم داریم. حالا من یک زمانی یک ساعت یقین داشتم به طهارت، یک ساعت داشته باشم، پنج ساعت داشته باشم، الان خود آن طهارت من مشکوک است. چطور می‌توانم آثار طهارت بر آن بار کنم؟ چه سیره عقلا هست؟ چه نکته عقلایی هست که من این حالت ادراکی داشتم، در اصل وجود آن حالت ادراکی برای من شک پیدا شده، من هنوز ترتیب آثار آن وجود ادراکی را بدهم. مفروض این است که این وجود مطابق با واقع، این صورت ذهنی مطابق با واقع نیست. واقعش الان مشکوک است. هیچ نکته فنی یا عقلایی تعبد شرعی در مورد شک ساری نداریم.

اینجا ایشان می‌گوید همچنان که در اینجا علم از بین می‌رود، اینجا هم با اضطرار. اینجا هم با اضطرار از بین می‌رود.

بعد ایشان دارند که آقای خویی، دیگر چون این حرفها کمی دقیق نیست، دلمان نمی‌خواست، حالا چون چاپ شده دیگر فعلا بخوانم.

ثم نقض بفقدان بعض الاطراف؛ من الان کفایه را نگاه نکردم نمی‌دانم در کفایه هم تعبیر همین است، فقدان بعض الاطراف است. علی ای حال به جای فقدان بعض الاطراف اگر ذهن مبارکتان باشد، دیروز ما گفتیم خروج از محل قدرت. اصلا دو تا کاسه آب بوده، یکی افتاده، یکی نه، این را اسمش گذاشتیم خروج از محل قدرت، و بعدش هم خروج از محل ابتلاء. این دو تا را آنجا ذکر کردیم دیروز.

حالا ایشان به جای خروج از محل قدرت نوشتند فقدان بعض الاطراف. لکن فنی اش همان است که دیروز عرض کردیم. ثم نقض فقدان بعض الاطراف، باعتبار ان الاضطرار الی بعض الاطراف لیس الا کفقد ببعضها، فکما لا اشکال فی لزوم رعایة الاحتیاط فی الباقی؛ اگر یک طرف بعد از علم اجمالی برداشته شد، باید ما احتیاط بکنیم، کذلک لا ینبغی الاشکال فی لزوم رعایة الاحتیاط مع الاضطرار.

بعد آقای خویی می فرمایند: و هذا النقض، اگر آقایان دستگاه پیششان هست کفایه را نگاه کنند، تعبیرشان فقدان بعض الاطراف،

س: نبود

ج: بله من فکر می‌کنم شاید مرحوم مشکینی در حاشیه‌اش مثلا نوشتند، آقای خویی به قرینه حاشیه، با اضافه حاشیه؛ چون حالا غیر از آن درس های متفرقه دو دوره من کامل کفایه از اول تا آخر درس گفتم. ذهنم نبود، حافظه من که دیگر این قدر هم نیست مال سی سال قبل مثلا، لکن ذهنم نیامد این تعبیر. حالا شما می‌فرمایید نیست در کفایه.

بعد آقای خویی می‌فرمایند و هذا النقض و ان خصه صاحب الکفایه بفقدان بعض الاطراف، عرض کردم حالا من اطمینانی ندارم، یعنی شاید فهمیدن از عبارت، اگر عبارت ایشان هست مال اضطرار بخوانید، چون نشد نگاه بکنیم.

کفایه اگر هست عبارتشان را بخوانید.

الا انه جار فی خروج بعض الاطراف عن محل الابتلاء بعد العلم بالتکلیف، اینها را ما همین دیروز گفتیم به خیلی لغت واضحی توضیح دادیم. عرض کردیم که اگر خروج از قدرت باشد یا خروج از محل ابتلاء. دیروز توضیح دادیم.

ایشان به جای خروج از قدرت نوشتند فقدان بعض الاطراف. این همان خروج از قدرت است دیگر. چیز دیگری نیست.

بل یجری فی الامتثال و الاتیان ببعض الاطراف ایضا، یا عصیان، حالا فرض کنید بعضی اطراف رایک طرف عصیان خورد، آن یک طرف دیگر به حال خودش هست. حالا ایشان امتثال گفتند، عصیان هم می‌آید. فرق نمی‌کند.

فانه لا یبقی علم بالتکلیف فی جمیع هذه الصوره.

و اجاب عنه؛ بان الاضطرار من حدود التکلیف لان التکلیف من اول حدوثه یکون مقیدا بعدم الاضطرار بخلاف الفقدان، اما فقدان لیس من حدوده، و انما یکون ارتفاع التکلیف بفقدان بعض الاطراف من قبیل انتفاء الحکم بانتفاء موضوعه؛ نمی‌دانم حالا. هذا ملخص ما ذکره فی المتن.

پیدا کردید متن عبارت کفایه را؟

س: به یک تعبیر دیگر دارد. لا یقال الی اضطرار الی بعض الاطراف لیس الا کفقد بعضها

ج: همان فقدان را فقد گفته. همان فقدان، درست گفتند آقای خویی. حالا فقد ایشان تعبیر فقد کرده است. بخوانید بعد

س: فکذا لا اشکال فی لزوم رعایة الاحتیاط فی الباقی مع الفقدان کذلک لا ینبغی الاشکال فی لزوم رعایته مع الاضطرار فیجب الاجتناب عن الباقی ارتکابه خروجا عن عهدة ما تنجز علیه قبل عقوبه

ج: یا یجب الاجتناب یا یجب الارتکاب؛ یا شبهه تحریمی است یا شبهه وجوبی است. در شبهه تحریمی یجب الاجتناب، در شبهه وجوبی یجب الارتکاب.

س: فانه یقال، حیث ان فقد المکلف به لیس من حدود التکلیف به و قیوده کان التکلیف متعلق به مطلقا فاذا اشتغلت

ج: الی آخره. فرق بین حدود و تکلیف

اما به نظر من کم لطفی فرمودند. آن فقد بعض الاطراف همان نفی قدرت است دیگر. آن هم حدود تکلیف است چه فرقی می‌کند. حالا آقای خویی هم جواب می‌دهند. بله خود ایشان جواب می‌دهند.

و عدل عنه فی الهامش فیما اذا کان الاضطرار الی احدهما المعین، و التزم ببقاء التنجیز فی الطرف غیر المضطر الیه، طولانی شد. آن وقت ایشان گفتند تکلیف هنوز منجز است. بتقریب ان العلم الاجمالی تعلق بالتکلیف المردد بین المحدود و المطلق باعتبار ان التکلیف فی احد الطرفین محدود بعروض الاضطرار، و فی الطرف الاخر مطلق، و یکون من قبیل تعلق العلم الاجمالی بالتکلیف المردد بین القصیر و الطویل، خیلی ارجاعات، البته انصافا بعد از شیخ انصاری، حتی قبل از شیخ، یک مقداری اصول نزد اصحاب ما مرتب‌تر شده. این کتب سابقین خیلی اصول عجیب و غریبی است. مثل همین مسئله. این ما نحن فیه را برداشتند ارجاع دادند به تکلیف بین قصیر و طویل مثلا.

و لا فرق فی تنجز التکلیف بالعلم الاجمالی بین ان یکون الطرفان قصیرین او طویلین. فان الاضطرار، هذا المقام من هذا القبیل، فان الاضطرار حادث بعد التکلیف و بعد العلم به علی الفرض فیکون التکلیف فی الطرف المضطر الیه قصیرا و منتهیا بعروض الاضطرار، و فی الطرف الاخر طویلا. خیلی خب.

حالا دیگر بقیه اش را، خوب است ایشان فرمودند هذا ملخص ما ذکره فی الهامش، یک توضیحی من یک لحظه... این یک صفحه ودو صفحه‌ای که خواندیم خیلی چیز نبود.

بعد مرحوم آقای خویی نوشتند و الصحیح ما ذکره فی الهامش من بقاء التنجیز فی الطرف غیر المضطر الیه؛ بله، حالا ایشان ظاهرا فی الطرف الغیر به کسر بخوانید. صفتیت اراده‌کردند. معروف این است که غیر چون متبول در نکره بودن است، همیشه حال می‌شود ولو بعد از معرفه هم بیاید نصب خوانده می‌شود به حال.

لما ذکرناه مرارا من ان التنجیز منوط بتعارض الاصول فی اطراف العلم الاجمالی و تساقطها و فی المقام کذلک، فان العلم الاجمالی بثبوت التکلیف؛ خب این روی مبنای ایشان و مبنای مرحوم نائینی. این مبنای دو بزرگوار بر تعارض اصول است.

و حیث ان التکلیف المحتمل فی احد الطرفین علی تقدیر ثبوته انما هو فی جمیع الازمان، دیگر این حرفها را نمی‌خواست بزند.

و فی الطرف الاخر علی تقدیر ثبوته الی حدوث الاضطرار فلا محاله یقع التعارض بین جریان الاصل فی احدهما بالنسبه الی جمیع الازمان و بین جریانه فی الطرف الاخر بالنسبة الی حدوث الاضطرار و بعد تساقطهما کان العلم الاجمالی منجزا للتکلیف.

بعد ایشان و اما ما ذکره فی الکفایه و فرق بین آنها، این را دیگر خود آقایان مراجعه کنند. دیگر خیلی مسئله، به همین مقدار اجمالی کافی است.

این صورت اول بود. پس صورت اول آن جایی است که ایشان علم اجمالی پیدا کرده یکی از این دو اناء نجس است. بعد از علم اجمالی اضطرار پیدا کرد به ارتکاب خصوص اناء دست راستی. ایشان می‌گوید در اناء دست چپی هم نمی‌تواند برائت جاری بکند. این راجع به صورت

س: این سه تا صورت فقط در مقام اول است یا در مقام دوم هم هست؟

ج: می‌آید آقایان جور دیگر، می‌آید ایشان

و ایشان بعد می‌فرماید و فی مقابل این صورت، صورت سوم به عکس. دو تا اناء هست، اضطرار پیدا کرده که اناء دست راستی را مصرف بکند. بعد از اینکه اضطرار پیدا کرد، هنوز مصرف نکرده، یک قطره خون افتاد. نمی‌داند در همین دست راستی است که اضطرار دارد یا دست چپی. به تعبیر ایشان این در مقابل آن است.

و لا ینبغی الاشکال فی عدم التنجیز فی هذه الصوره؛ چون اناء دست راستی که خب مضطر الیه بود. شربش بر او جایز است. نمی‌دانست ۳٤:۰۷ بعد علم اجمالی پیدا کرد. خب طبعا این علم اجمالی همین طور که دیروز شرح مفصلی دادیم، ملاکش حفاظت بر واقع است. واقع اگر در اناء دست راستی بود، خب این جایز می‌داند به خاطر اضطرار. اناء دست چپی هم باشد شک بدوی است، برائت جاری می‌شود.

دیگر من مختصر عرض کردم طولانی نشود.

بقی الکلام فی الصورة المتوسطه؛ انما الکلام در آن صورت وسطی، که ان یکون الاضطرار بعد التکلیف و قبل العلم به؛ مثلا همین مثالی که دیروز هم زدیم اگر یاد مبارکتان باشد، مثل اینکه دیشب یک قطره خونی در یکی از این دو اناء افتاد، و بعد از اینکه این قطره خون افتاد، یکی را یکی برداشت برد یا شکاند این ظرف را. امروز هم من این جریان را فهمیدم. امروز یک ظرف مقابل من هست. لکن فهمیدم که دیشب چنین چیزی شد و بعدش هم یکی از محل ابتلاء یا از محل قدرت خارج شد، الان هم که من فهمیدم فقط یکی است. اینجا هم همین را ایشان در اضطرار آوردند.

می‌گویم عرض می‌کنم آن روز می خواندم تعجب کردم، گفتم من یک مطلبی را که دیروز مفصلا شرح دادیم، دیگر این چون شرحش را من دادم دیگر نمی خواهد خیلی توضیحات.

بعد ایشان می گوید: فهل الاعتبار بسبق التکلیف علی الاضطرار فیحکم بالتنجیز او علی العلم الحادث بعد الاضطرار، فیحکم بعدم التنجیز، لکون الاضطرار قبل العلم. ما در آنجا جور دیگری، ایشان می فرماید و الصحیح هو الثانی؛ همان مبنایی که ما دیروز عرض کردیم. ایشان می فرماید نه تابع علم است، نه تابع تکلیف.

ما دیروز توضیح مفصلی را راجع به این مطلب عرض کردیم، نمی دانم در ذهن آقایان هست. آیا این اثر که تنجیز باشد، اینجا البته ایشان تعبیر به تنجیز کرده، تابع واقع است یا تابع علم؟ اگر تابع واقع باشد، خب واقع قبل از اضطرار آمده؛ تابع علم باشد، علم بعد از اضطرار آمده. این تابع کدام یکی است؟

اما این تقریب را جور دیگری عرض کردیم. اگر یاد مبارکتان باشد، چون نکته تنجیز علم اجمالی را مثل آقای خویی تعارض ادله نگرفتیم. نکته تنجیز علم اجمالی این است که خود علم اجمالی مولد است و منتج است و انتاج می‌کند و تولید می‌کند. یا حالا اسمش را بگذارید ابداع نفس که کرارا عرض کردیم یا بگذارید تصرف نفس. نکته را این گرفتیم.

و آن نکته فنی را اینجوری دیروز عرض کردیم. این ابداع نفس تابع واقع است یا تابع علم؟ خوب دقت بکنید. این ابداع نفس شما این ابداع نفس اینکه این هم ملاقی نجس است آن هم ملاقی نجس است. این ابداع نفس شما تابع واقع است؟ واقع قبل از اضطرار. یا این ابداع نفس شما بعد از منجز است، منجز بعد از اضطرار است. فرض این است؛ اضطرار در یک حالت وسطی واقع شده. یک واقعی قبلش هست، یک منجزی بعدش هست. من به اصطلاح الان علم پیدا کردم من اضطرار پیدا کردم به اینکه اناء دست راستی را بخورم. بعد از

اینکه اضطرار پیدا کردم، علم پیدا کردم که قبل از اضطرار به ده ساعت، یک قطره خون یا در دست راستی افتاد یا دست چپی. خوب دقت کنید. اما وقتی که علم پیدا کردم من مضطر به دست راستی بودم. سوال این است.

دیروز هم این را توضیح دادیم. البته آقای مرحوم آقای خویی قدس الله نفسه ایشان همین را گرفتند، و بعد هم همین طور که در عبارت کفایه گفتند، فرمودندکه در عبارت کفایه قبل از اینکه به این صورت اخیر، بله، فلا فرق ایشان می‌گویند، بین انتفاء ذات الموضوع کما فی الفقدان، که ما اسمش را گذاشتیم خروج از محل قدرت. او الخروج عن محل الابتلاء و بین انتفاء غیره و واحد من الاضطرار؛ اضطرار و خروج از محل قدرت و خروج از قدرت و خروج از محل ابتلاء هیچ فرقی نمی‌کند.

و ما دیروز این توضیح را عرض کردیم، بعضی از آثار تابع واقع هستند و بعضی از آثار تابع علم هستند. دیروز این توضیح را که ایشان هم وارد این بحث شدند. ایشان قبول کردند.

و بالجمله التکلیف فی الطرف المضطر الیه مما نقطع بعدمه، طرف مضطر دست راستی مثلا، لان الامر دائر بین کون التکلیف منفیا فیه من اول الامر، اگر در آن خون نیفتاد، و بین سقوطه بالاضطرار، پس به هر حال تکلیف توش نیست.

و اما الطرف الاخر فالتکلیف فیه و ان کان محتملا الا انه لا مانع فیه من الرجوع الی الاصل اذا لا معارض له لانه لا یجری فی الطرف المضطر الیه، اصل آنجا جاری نمی‌شود. لعدم الاثر.

بعد ایشان این پس بنابراین ایشان از این راه. و لذا چون از این راه وارد شدند آن شبهه به ذهن مبارکشان مطرح کردند.

و ها هنا شبهة؛ آن شبهه هم همین است. شما در جاهای دیگر آثار را بر واقع بار می‌کنید یا بر ظاهر، بر علم؟ ایشان می‌گوید تکلیف واقعی و ان لم یکن مانعا من جریان الا انه بعد العلم به تترتب آثاره من حین حدوث التکلیف لا من حین العلم؛ علم تفصیلی هم همین طور است.

مثلا، لو علمنا ان الماء الذی اغتسلنا به للجنابة قبل اسبوع مثلا کان نجسا؛ اگر شما فهمیدید چه کار می‌کنید؟ می‌گویید آن غسل باطل، الان فهمیدید، لکن غسل قبل از یک هفته انجام شده. آن آب باطل بوده، نجس بوده، می‌گوید: یجب ترتیب آثار نجاسة الماء المذکور من حین نجاسته لا من حین العلم، از حین علم که شما آثار بار نمی‌کنید.

ففی المقام ایضا کذلک؛ دیروز هم بعضی از آقایان در ذهنیتشان مدام اشکال می‌کردند. این همان شبهه‌ای است که دیروز هم بعضی آقایان می‌کردند.

لا مناص من ترتیب آثار التکلیف من حین حدوثه لا من حین انکشافه؛ و حینئذ لما کان حدوث التکلیف قبل الاضطرار، فلا بد من اعتبار وجود التکلیف قبله ولو کان منکشفا بعده. آن وقت این تا آخر وارد بحث شده، یک اشاره‌ای هم به اختلاف بین خودشان و مرحوم نائینی کردند که بعد عرض می‌کنم.

والجواب عن هذه الشبهه ان المقام لیس مجری للاستصحاب، این روی مبنای نائینی. و لا لقاعدة الاشتغال روی مبنای خودشان.

فان الاستصحاب او الاشتغال انما یجریان فیما اذا کانت الاصول فی اطراف العلم الاجمالی ساقطه بالمعارضه؛ آن وقت اشاره کردند به یک نزاع معروفی که اگر کسی شک بین حدث اصغر و اکبر داشت و وضو گرفت، می‌گویند کافی نیست باید غسل بکند. انما الکلام استصحاب یا اشتغال که شاید در خلال بحث‌ها اشاره بکنیم.

این بحث در کلمات نائینی هم ماند که بحث سابق هم بود نخواندیم، گفتیم یک جایی در بحث آقای خویی متعرض می‌شویم.

و هذا بخلاف ما اذا کان الاصل جاریا فی بعض الاطراف بلا معارض.

فان التکلیف فی الطرف المضطر الیه معلوم الانتفاء بالوجدان، فلا معنی لجریان الاصل فیه. و فی الطرف الاخر مشکوک الحدوث، فلا مانع من الرجوع الی الاصل فیه. فلیس لنا علم بالتکلیف و شک فی سقوطه حتی نحکم للاستصحاب او لقاعدة الاشتغال کما فی مثال الحدث المردد بین الاکبر و الاصغر. لان التکلیف فی الطرف المضطر الیه منفیا بالوجدان و فی الطرف الاخر مشکوک الحدوث و منفی بالتعبد للاصل الجاری. و من هنا نقول ان المرجع عن دوران الامر بین الاقل و الاکثر الارتباطین، باز هم برائت است.

و بعد هم ایشان همان نکته‌ای را که من دیروز مفصلا عرض کردم ایشان.

و ظهر مما ذکرناه در حکم اضطرار، حکم غیر اضطرار؛ این فرق نمی‌کند.

مما یرتفع معه الحکم کفقدان بعض الاطراف. این فقدان بعض الاطراف خروجه عن محل القدره، عن القدره فی المحل، او خروجه عن محل الابتلاء. او الاکراه الی البعض المعین من الاطراف فانه یجری فیها جمیع ما ذکرناه فی الاضطرار من الاقسام الاحکام فلا حاجة الی الاعادة.

ما دیروز هم بحث کردیم. ولکن نکته فنی به نظر من در عبارت ایشان باز هم حل نشد. که شاید به ذهن شما آمده. خب می‌گویید شما فرق بین علم اجمالی با تفصیلی چیست. دیروز من این نکته را عرض کردم. در علم تفصیلی علم خودش به عنوان به اصطلاح عاریت صرف ملاحظه می‌شود. چون علم طبیعتش عاریت صرف است. یعنی علم هیچ چیز ذاتی ندارد. طریقیت صرف دارد برای واقع. اما در علم اجمالی چون می خواهد تولد بکند، تولید بکند، چیزی را ایجاد بکند، علم در اینجا اثر دارد.

و لذا اسم این را گذاشتیم علم در باب علم اجمالی علم به نحو به اصطلاح اندکاکی و به نحو معنای حرفی ملاحظه شده. این را دیروز توضیح دادیم.

چون آقای خویی از این راه وارد نشدند. آقای خویی از تعارض اصول وارد شدند. ما راه را عوض کردیم. از راه تولید وارد شدیم. گفتیم علم به جامع تولید می‌کند. ابداع می‌کند، ایجاد می‌کند. یا ایجاد می‌کند فقط عمل صرف، دوطرف، یا ایجاد می‌کند موضوع، که دیروز توضیح دادیم.

ایشان چون از این راه وارد نشدند به این مشکل مبتلا شدند. به ذهن من باز هم نتوانستند درست توضیح بدهند. توضیحی را که ما دیروز دادیم به نظر ما خیلی روی مبانی که فکر می‌کردیم خیلی واضح‌تر بود.

البته عرض کردیم ظواهر کلمات اصحاب خود من مثل مرحوم آقا ضیاء که تفصیل دارم در باب، توضیحات بنده ۴۴:۳۳ این علم مولد عمل است. لکن ما احتمال دادیم این عمل مولد موضوع هم باشد. چون علم می خواهد مولد بشود، علم به نحو اندکاکی ملاحظه شده. به نحو معنای حرفی ملاحظه شده. غیر از علم تفصیلی است که ایشان اشکال کرده است. علم تفصیلی چون طریقیت صرف دارد، واقع را می بیند. شما دیدید غسل جنابت کردید، بعد معلوم شد که آب نجس بود. خیلی خب غسل باطل است.

اینجا علم اندکاکی نیست، از این علم تولید نمی‌خواهیم. نمی‌خواهیم از علم چیزی در بیاوریم. اما در علم اجمالی شما از علم می‌خواهید چیزی در بیاورید. علم شما به یک اناء خورده، شما می خواهید دو تا در بیاورید. این فرق این دو تا روشن شد؟

آن سر کار این است. شما اگر از علم تولید خواستید همین طور است که ایشان فرمودند. البته ایشان این مبنا را نفرمودند. آن مبنای تعارض رفتند، تعارض اصول. و لذا عرض کردیم مبنای تعارض اصول را قبول نمی‌کنیم. حقیقت علم اجمالی این است.

و لذا در باب علم اجمالی آن معلوم تأثیرگذار نیست. دیروز من عرض کردم معلوم تأثیرگذار است بر مثل همین غسل جنابت. معلوم تأثیرگذار هست برای مثل چه، ضمانت. برای ضمانت خوب است. اما برای تنجیز و تولید این به درد نمی‌خورد. آن تولید از علم است نه تولید از معلوم. پس تکلیف نیست. این نکته‌ای بودکه ما دیروز عرض کردیم.

آقای خویی هم خیلی تعجب کردم آقای خویی هم از همین راه وارد شدند اما نتوانستند. انصافا نگاه کنید عبارتشان را نتوانستند تحلیل اصولی دقیقی را بدهند. چرا؟ چون مبنایشان تعارض اصول است. اصلا از این راه که تولید علم باشد و ابداع علم یک چیزی را اضافه می‌کند. چون آن چیزی که ما علم داریم یک اناء است. آن که می خواهیم انجام بدهیم تنجز را رویش آوردیم، دو اناء است. پس اضافه می آید دیگر یک چیزی از علم اضافه آمد.

اگر در جایی از علم چیزی اضافه آمد، این اضافه آمدن مال علم است نه مال واقع. خلاصه بحث.

این که شما می گویید در علم تفصیلی اگر مثلا یک هفته قبل غسل کردم، آن آب نجس بوده و غسل باطل است و نماز را باید اعاده کنم، درست است مطلب ایشان. چون در آنجا علم تفصیلی است. علم در آنجا طریق صرف است و با طریقیت صرف واقع لحاظ می‌شود. هر جا واقع لحاظ شد و اراده آثار بر واقع شد همین طور است، علم طریقیت صرف دارد.

اما اگر آمدیم ما از علم بیش از اندازه علم استفاده کردیم، آن باید از روی علم حساب بکنیم. ما یک دفعه از علم بیش از اندازه علم می خواهیم، اینجا از علم بیش از اندازه علم در آوردیم. علم شما این بود؛ یک اناء نجس است؛ اما شما چه در آوردید؟ از هر دو اجتناب بکنید. خوب تأمل بکنید. آقای خویی چون این نکته را توضیح ندادند، من توضیح دادم که کاملا انشاء الله واضح بشود. فکری رویش بکنید. به ذهن ما اینجا دیگر واقع را شما حساب نکنید، اینجا علم را حساب بکنید. اگر شما از علمتان همان مقدار که واقع است اراده کردید، آنجا باید واقع را نگاه کنید. اگر از علمتان بیش از آنچه که واقع است می خواهید بگویید آنجا باید علم را نگاه بکنید. واقعتان یک اناء بود، چرا می گویید دو تا اناء اجتناب بکن؟ می خواهید تولید بکنید اضافه بگیرید. این اضافه دائرمدار علم است. این اضافه دائر مدار واقع نیست. واقع یکی بود. پس هر گاه شما آثار، چون مرحوم استاد شرح کافی ندادند، ما دیروز هم توضیح دادیم، دیروز هم گفتیم که بعضی از ابحاث در اضطرار هم می آید. آن توضیح دیروز ما با این شرحی که امروز کردم، فکر می‌کنم کاملا مطلب را واضح کرد.

آقای خویی هم با وجدانشان گیر کردند. از آن طرف می خواهند بگویند این اضطرار، این علم اجمالی منجز نیست، از آن طرف هم گیر کردند با آن قواعدی که تا حالا خودشان، یعنی از راه تولید وارد نشدند. و از راه واقع لحاظ کردند. در باب واقع خب باید واقع را نگاه کنیم نه علم را.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین